

سیاست و حکومت

در

نظریه سیاسی

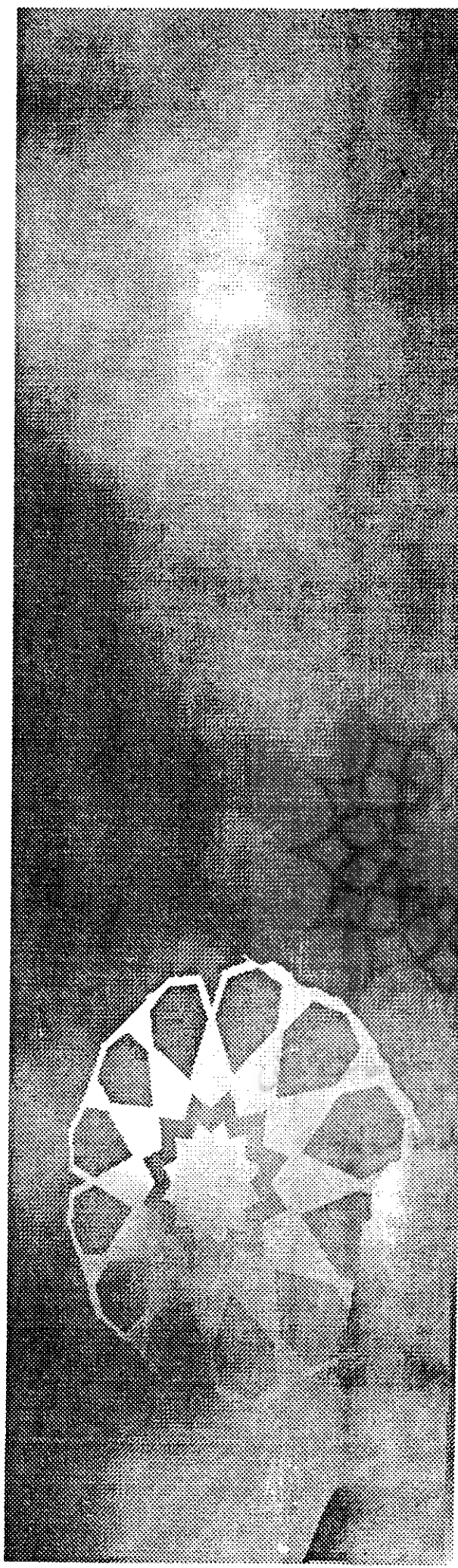
امام خمینی (ره)

محسن کرمی *

مقدمه

امام خمینی علیه السلام نخستین فقیه شیعی است که از ضرورت تشکیل حکومت اسلامی صحبت نمود و برای اولین بار موفق به تشکیل حکومت اسلامی گردید. براساس نظریه سیاسی ایشان، فقهای جامع شرایط به واسطه ولایتی که از جانب معصومین علیهم السلام به آنها اعطا شده، از حق اعمال ولایت برخوردارند.

امام خمینی علیه السلام در نظریه خویش، محدوده ولایت فقیه را به قدری وسیع گرفتند که تمام اختیاراتی که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مطرح بوده است را ولی فقیه نیز دارا می باشد. لازم به توضیح است که گرچه نظریه



ولایت فقیه به عنوان یک نقطه عطف و تحولی تازه در اندیشه سیاسی شیعه محسوب می‌شود، اما در عین حال مسبوق به پیشینه‌های تاریخی، اجتماعی و ایدئولوژیک است. مسائلی چون نیابت عامه، طرح مرجعیت و وجوب تقلید از اعلم توسط مرحوم شیخ مرتضی انصاری، طرح نظریه ولایت انتصابی عامه فقیهان توسط مرحوم نراقی و در نهایت پیروزی اصولیون بر اخباریون از مهمترین عواملی است که زمینه طرح این نظریه و تحقق آن را فراهم نمودند.

در نظر سیاسی امام خمینی علیه السلام، مبنای ولایت حاکم اسلامی، «نصب» می‌باشد. به دیگر سخن، فقها از جانب معصومین علیهم السلام به ولایت بر جامعه اسلامی منصوب شده‌اند. بر همین اساس نیز گفته می‌شود که حکومت اسلامی مبتنی بر مشروعیت الهی است، بدین معنا که اراده و خواست مردم نقش و دخالتی در مشروعیت حکومت ایفا نمی‌کند، بلکه در چنین نظامی، مردم به حکومت مقبولیت می‌بخشند و زمینه‌های تحقق و فعلیت بخشیدن به حکومت اسلامی را فراهم می‌آورند و لذا رأی مردم در همین راستا قابل ارزیابی و تحلیل می‌باشد.

این نوشتار در صدد است تا جنبه‌های مختلف نظریه سیاسی امام خمینی علیه السلام را مورد بحث و بررسی قرار دهد. در بررسی و تبیین نظریه سیاسی ایشان تلاش شده است تا در دو مبحث جداگانه، تحت عنوان «سیاست و حکومت» و «نظریه سیاسی»، ابعاد مختلف دیدگاه‌های سیاسی ایشان مورد ارزیابی و تحلیل قرار گیرد. در مبحث نخست، مسائلی از قبیل رابطه دین و سیاست، ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، مشروعیت حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی علیه السلام و شکل حکومت اسلامی مورد بحث قرار گرفته و در مبحث دوم، پیشینه تاریخی نظریه ولایت فقیه، سیر تکوین این نظریه، ادله نقلی ولایت فقیه، ویژگی‌ها و شرایط حاکم اسلامی و شئون و اختیارات ولی فقیه بررسی و تبیین شده است.

مبحث اول: سیاست و حکومت

۱- رابطه دین و سیاست

در خصوص ارتباط میان دو مقوله مهم دین و سیاست دو دیدگاه متفاوت وجود دارد که عبارتند از:

- ۱- دیدگاه تفکیک،
- ۲- دیدگاه تداخل.

براساس نظریه نخست، دین امری قدسی و آسمانی و دارای اصول ثابت و لایتغیری است و به همین جهت با سیاست که جوهره آن «تشخیص مصلحت وقت» و ماهیتاً امری دنیوی و عرفی است، قابل جمع نمی‌باشد، اما بر مبنای دیدگاه تداخل، دین و سیاست از هم قابل تفکیک نبوده و ارتباط نزدیکی با یکدیگر دارند. طرفداران این دیدگاه معتقدند که اگرچه دین امری قدسی است ولی شأن نزول آن هدایت انسانها و اداره امور زندگی اجتماعی آنها برای نیل به سعادت معنوی می‌باشد. این در واقع همان چیزی است که از آن به جامعیت دین تعبیر می‌شود، بدین معنا که دین برای تمامی امور و مسائل فردی و اجتماعی دارای دستور و برنامه بوده و تمامی ابعاد و زوایای مختلف حیات فردی و اجتماعی انسان‌ها را مورد اهتمام قرار داده است.

با دقت و تأمل در دیدگاه‌های فوق به خوبی روشن است که هر دو تلقی مورد بحث بر قرائت‌های متفاوتی از دین استوار می‌باشند. دیدگاه تفکیک یا جدایی دین از سیاست بر تلقی «دین حداقلی» و نظریه تداخل یا آمیختگی دین و سیاست بر قرائت «دین حداکثری» مبتنی است. براساس «بینش اکثری» تمام تدبیرات لازم و کافی برای اقتصاد، حکومت، تجارت، قانون، اخلاق و غیره و برای هر نوع زندگی اعم از ساده و پیچیده، در شرع وارد شده است و لذا مؤمنان برای نیل به سعادت دنیوی و اخروی به هیچ منبع دیگری غیر از این نیاز ندارند. در مقابل «بینش اقلی» معتقد است که شرع در این موارد «حداقل لازم» را به ما آموخته است نه بیش از آن را.

بدین ترتیب یکی از علل اختلاف نظر در خصوص ارتباط میان دین و سیاست به تفاوت دیدگاه صاحب‌نظران در این دو مفهوم و به عبارتی، به تعاریف مختلفی که از دین و سیاست ارائه می‌کنند، مربوط می‌باشد. بنابراین لازم است برای روشن‌تر شدن بحث، توضیح مختصری در مورد این دو مفهوم ارائه شود.

در اندیشه سیاسی غرب، تعاریف گوناگونی از مفهوم سیاست ارائه شده است، از جمله اینکه سیاست عبارت است از: «علم قدرت»، «علم سلطه» و توانایی فرد یا گروهی برای به اطاعت واداشتن دیگران در مقابل اراده و تصمیمات خویش. در مجموع باید گفت که سیاست در دوره جدید تاریخ غرب عبارت است از:



◀ **امام خمینی علیه السلام غایت احکام اسلامی را اجرای حکومت می‌داند که اختصاص به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله ندارد و این عقیده که احکام اسلام تعطیل‌پذیر و یا محدود به زمان و مکان خاصی است برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.**

بدین ترتیب، از دیدگاه امام خمینی علیه السلام و نیز با دقت در مجموعه تعالیم اسلامی این نکته به خوبی آشکار است که اسلام محدود به یک سری عبادات و اخلاقیات نیست بلکه ماهیت و محتوای این آموزه‌ها بیانگر آن است که اسلام در اندیشه تأسیس حکومت بوده است.

به طور خلاصه باید گفت که جوهره تحلیل امام خمینی علیه السلام از مفهوم سیاست، در واقع همان «هدایت و رهبری جامعه» است. بدین سان می‌توان گفت که تبیین امام خمینی علیه السلام از سیاست، ناظر به پیوند عمیق میان دین و سیاست و نفی هرگونه جدایی و انفکاک میان این دو پدیده است. نکته دیگر اینکه، در دو تعریفی که از دیدگاه ایشان در مورد سیاست ارائه شد، تعریف دوم تعریف جامع و کاملی است که در برگیرنده مراد اصلی ایشان از مفهوم سیاست است. لذا، باید تأکید نمود که از نظر ایشان هرگونه نظریه و خط مشی سیاسی ضرورتاً می‌بایست مبتنی بر دین و برخاسته از متن آن باشد.

ضرورت تشکیل حکومت اسلامی

از لحاظ تاریخی، تحقیقات مورخین و جامعه‌شناسان نشان می‌دهد که تمدن بشری همواره با نوعی حکومت و تشکیلات سیاسی همراه بود و در زندگی اجتماعی، بشر هیچ‌گاه بدون قواعد و مقررات حقوقی نبوده است. از این رو، مسأله حکومت و ضرورت وجود آن، پایه اساسی مباحث مربوط به علم سیاست را تشکیل می‌دهد. موضوع ضرورت حکومت از آغاز تکوین فلسفه سیاسی در یونان باستان، توسط افلاطون و ارسطو و همچنین از سوی متفکران اسلامی به تفصیل مورد بحث و بررسی قرار گرفته است. در برخی از متون

«علم کسب قدرت، افزایش قدرت و حفظ قدرت». اما در اندیشه اسلامی، سیاست به معنای هدایت و رهبری جامعه در جهت تأمین مصالح افراد و همچنین فراهم نمودن زمینه‌های نیل به سعادت مادی و معنوی است. مفهوم سیاست در دیدگاه شیعه عبارت است از «امامت» و در واقع جوهره سیاست، «امامت» یعنی «هدایت و رهبری جامعه» می‌باشد.

تبیین مفهوم سیاست

در خصوص تبیین امام خمینی علیه السلام از مفهوم سیاست، لازم است به این نکته اشاره شود که ایشان تعاریف متعدد و مختلفی از این مفهوم ارائه نموده‌اند. ایشان در تعریفی از سیاست می‌فرمایند: «مگر سیاست چیست؟ روابط بین حاکم و ملت، روابط بین حاکم و سایر حکومت‌ها، جلوگیری از مفاسدی که هست، همه اینها سیاست است»^۱ امام خمینی علیه السلام به برخی از جنبه‌ها و مصادیق مفهوم سیاست از جمله روابط بین مردم و دولت و جلوگیری از مفاسد (سیاست داخلی) و روابط دولت با سایر دولتها (سیاست خارجی و روابط بین الملل) اشاره می‌نمایند و در واقع ذکر این مصادیق بیانگر اهمیت آنها از دیدگاه ایشان می‌باشد.^۲ ایشان در تعریف دیگری از سیاست که نسبت به تعریف فوق دارای گستره وسیع‌تری است، مفهوم رایج سیاست را بخشی از سیاست اسلامی می‌داند که برای انبیاء و اولیاء ثابت است و در ادامه تصریح می‌نمایند که هدف انبیاء و اولیاء، هدایت مردم و تأمین مصالح آنهاست و لذا معنای سیاست، هدایت جامعه، تأمین مصالح افراد و به طور کلی در نظر گرفتن تمامی ابعاد انسان و جامعه می‌باشد.^۳

در مورد تبیین امام خمینی علیه السلام از دین باید گفت که از دیدگاه ایشان، «جامعیت» یکی از ویژگی‌های اساسی دین است. در این خصوص در کتاب ولایت فقیه می‌فرمایند که اسلام:

«برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه‌اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می‌رود، قانون وضع کرده است. همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد ... هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد»^۴

و منابع اسلامی نیز، نظریات جالبی در این زمینه ارائه شده است. امام علی علیه السلام در مقابل تمسک خوارج به آیه شریفه: «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»، ضمن تایید بر مضمون این آیه شریفه، به خلطی که آنان انجام داده بودند، متذکر شده و می‌فرماید: «وَأْتَهُ لَأَيُّ النَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ...»: به ناچار برای مردم امیری لازم است، نیکوکار یا تبه‌کار.

بدین ترتیب، در اصل ضرورت حکومت برای تعالی جوامع و تأمین نظم و امنیت و به طور کلی اهداف جمعی و مشترک انسانها تردیدی وجود ندارد. به همین لحاظ امام خمینی رحمته الله علیه نیز با توجه به اجتناب ناپذیر بودن مسأله حکومت، در مواقع متعددی به بحث و اظهار نظر در این خصوص پرداخته‌اند. ایشان در کتاب ولایت فقیه تصریح می‌کنند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم علاوه بر بیان و ابلاغ قانون، به اجرای آن هم اهتمام می‌ورزیدند و از این موضوع لزوم تأسیس حکومت و دستگاه اجرایی را نتیجه می‌گیرند. همچنین ضمن اشاره به ملازمت اعتقاد به ولایت ائمه و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، بر این نکته تصریح می‌ورزند که اعتقاد به لزوم تشکیل حکومت اسلامی و تلاش و مبارزه در راه آن، جزئی از ولایت است. بدین ترتیب، براساس اعتقاد به ولایت و به تبع آن ضرورت تلاش در جهت تأسیس حکومت اسلامی، باید زمینه‌های برپایی دستگاه اجرایی احکام و اداره امور را فراهم نمود.^۵ چنانکه ملاحظه می‌شود امام خمینی رحمته الله علیه در بحث بالا تلاش و مبارزه در راه تأسیس حکومت اسلامی را از لوازم اعتقاد به ولایت تلقی نموده‌اند.

از دیدگاه امام خمینی رحمته الله علیه مسأله تشکیل حکومت اسلامی نه تنها جایز بلکه واجب کفایی الزام‌آور است. ایشان در این زمینه تصریح می‌کنند که در عصر غیبت، فقهای عادل، عهده‌دار زمامداری جامعه اسلامی و مسئول برپایی حکومت اسلامی می‌باشند و چنانچه یکی از فقها قادر به تشکیل حکومت نبوده و مجموعه‌ای از آنان بتوانند چنین مهمی را تحقق بخشیده و عملی نمایند بر مجموع آنان چنین اقدامی واجب کفایی است.^۶

امام رحمته الله علیه در توضیح اهمیت حکومت در اسلام، تأکید می‌کنند که حکومت، فلسفه عملی فقه در تمامی زوایای زندگی بشر و نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی است:

«حکومت در نظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است.

حکومت نشان دهنده جنبه عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه تئوری و واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است.»^۷

در بیان فوق، امام خمینی رحمته الله علیه با طرح این دیدگاه که حکومت فلسفه عملی فقه و فقه تئوری کامل اداره انسان و اجتماع است، به تبیین قلمرو فقه پرداخته و نتیجه می‌گیرند که حوزه مباحث فقهی محدود و منحصر به اعمال فردی نبوده، بلکه به تمامی اعمال اجتماعی نیز نظر داشته و حکم آنها را بیان می‌دارد. براین اساس، به عقیده ایشان دامنه فقه از گستردگی و جامعیت برخوردار است. از نظر ایشان احکام شرع مطلوبیت ذاتی ندارند، بلکه وسایل وارداتی هستند که در جهت اجرای صحیح اهداف حکومت اسلامی و بسط عدالت در جامعه بکار می‌روند.

امام خمینی رحمته الله علیه معتقدند که غایت احکام اسلامی، اجرای حکومت است که اختصاص به زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ندارد و این عقیده که احکام اسلام تعطیل‌پذیر و یا محدود به زمان و مکان خاصی است برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است. بنابراین، با توجه به ضرورت دائمی اجرای احکام، تشکیل حکومت و دستگاه اجرا نیز ضرورت می‌یابد.^۸

ایشان نفی حکومت اسلامی و القاء این تفکر را که اسلام در عصر حاضر فاقد قابلیت و توانایی لازم برای پاسخگویی به معضلات جامعه است را ناشی از تبلیغات استعمار دانسته و اشاره می‌کنند که: «... متأسفانه بعضی از افراد جامعه ما تحت تأثیر قرار گرفتند در حالی که نباید قرار می‌گرفتند، استعمارگران به نظر ما آوردند که اسلام حکومتی ندارد، تشکیلات حکومتی ندارد. بر فرض که احکامی داشته باشد مجری ندارد و خلاصه اسلام فقط قانونگذار است.»^۹ از نظر امام خمینی رحمته الله علیه این گونه تبلیغات استعمارگران نقشه‌ای برای باز داشتن مسلمانان و جوامع اسلامی از توجه و پرداختن به مسأله سیاست و حکومت است، در حالی که چنین ایده‌ای مخالف معتقدات اساسی دین اسلام است. ایشان در تبیین ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت به دلایلی از جمله سنت و سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر مؤمنان علی علیه السلام، ماهیت قوانین اسلام، ضرورت استمرار اجرای احکام و لزوم مؤسسات اجرایی استناد

نموده‌اند که در ادامه به طور جداگانه به آنها اشاره شده و اجمالاً توضیحاتی پیرامون هر کدام از آنها داده خواهد شد.

لزوم مؤسسات اجرایی

از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، قانون شرع به تنهایی برای اصلاح جامعه کافی نیست، بلکه اجرای آن به دست حکومت و دستگاه اجرایی می‌تواند موجب سعادت و اصلاح بشر شود. بر همین اساس نیز خداوند علاوه بر مجموعه قوانین، یعنی احکام شرع، یک حکومت و دستگاه اجرا نیز مستقر نموده است. بدین لحاظ، رسول اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر وظیفه ابلاغ وحی و تبیین و تفسیر احکام اسلام، به اجرای احکام و نظامات اسلام نیز اهتمام داشتند. از آنجا که اصولاً قانون و نظام اجتماعی مستلزم دستگاه اجرایی است، لذا اسلام علاوه بر قانونگذاری، بر لزوم قوه مجریه نیز تاکید نموده و متصدی این قوه مجریه ولی امر است.

سنت و سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

سنت و رویه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز دلیلی بر ضرورت تشکیل حکومت است. زیرا اولاً پیامبر خود تشکیل حکومت داد و ثانیاً برای پس از خود نیز به فرمان خداوند تعیین حاکم نمود. بدین ترتیب، با توجه به اینکه خداوند برای جامعه پس از پیامبر نیز حاکم تعیین کرده‌است؛ لذا، حکومت پس از رحلت ایشان نیز امری ضروری است و چون پیامبر با وصیت خویش فرمان الهی را ابلاغ می‌نماید، ضرورت تشکیل حکومت را نیز می‌رساند. پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در خصوص ضرورت تشکیل حکومت هیچگونه اختلاف نظری میان مسلمانان وجود نداشت و اختلاف تنها بر سر شخصی بود که می‌بایست عهده‌دار این امر شود. بدین ترتیب پس از رحلت پیامبر، در زمان متصدیان خلافت و حضرت امیر علیه السلام نیز حکومت تشکیل شد.

ضرورت استمرار اجرای احکام

از نظر امام خمینی علیه السلام، ضرورت اجرای احکام که مستلزم تشکیل حکومت است محدود به زمان پیامبر نبوده و پس از رحلت ایشان نیز ادامه دارد. بنابراین، احکام و قوانین اسلام تعطیل پذیر نبوده و منحصر و محدود به زمان و مکان خاصی نمی‌باشد. بدین سان، با توجه به ضرورت ابدی اجرای احکام، تشکیل حکومت نیز ضرورت می‌یابد. نتیجه فقدان حکومت، هرج و مرج، فساد اجتماعی، اعتقادی و اخلاقی است و لذا براساس

ضرورت شرع و عقل، آنچه در دوره حیات پیامبر و امیرمؤمنان لازم بوده (حکومت)، پس از ایشان و در زمان ما نیز لازم است. ایشان در ادامه چنین نتیجه‌گیری می‌کنند که هر کسی که منکر ضرورت تشکیل حکومت اسلامی شود، منکر ضرورت اجرای احکام اسلامی شده و جامعیت احکام و جاودانگی دین اسلام را نیز انکار کرده‌است.

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام

ماهیت و کیفیت قوانین اسلام، بیانگر آن است که این قوانین برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی، اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح شده‌است. احکام شرع، اولاً حاوی قوانین متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می‌سازد و پاسخگوی تمام نیازهای بشری است و ثانیاً ماهیت و کیفیت آنها به گونه‌ای است که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تأسیس حکومت و دستگاه اجرایی قوی نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل نمود. به عنوان نمونه، احکام مالی، دفاع ملی و احکام حقوقی و جزایی مواردی از احکام و قوانین اسلامی است که با دقت در ماهیت و کیفیت آنها به خوبی می‌توان دریافت که اجرای آنها و عمل به آنها بدون وجود تشکیلات حکومتی و اجرایی گسترده و نیرومند امکان‌پذیر نیست.

امام خمینی علیه السلام علاوه بر موارد مذکور، به لزوم وحدت اسلامی و لزوم نجات مردم مظلوم و محروم به عنوان برخی دیگر از دلایل ضرورت تشکیل حکومت اشاره کرده و در ادامه نیز به دلیل روایی لزوم حکومت تمسک نموده‌اند.^{۱۰}

پس از پذیرفتن این موضوع که تأسیس حکومت امری ضروری است، نخستین سؤالی که هر نظام سیاسی ناگزیر از پاسخ‌گویی به آن است، مسأله منشأ حاکمیت و مبنای مشروعیت قدرت سیاسی است. بدین لحاظ با توجه به اهمیت این موضوع کوشش شده‌است تا در ادامه این بحث، دیدگاه امام خمینی علیه السلام در این رابطه تبیین و تشریح شود.

مشروعیت سیاسی از دیدگاه امام خمینی

قبل از پرداختن به دیدگاه امام خمینی علیه السلام در مورد مشروعیت حکومت، توضیح مختصری در مورد مفهوم مشروعیت و تعریف آن ارائه می‌شود. «مشروعیت» یکی از اساسی‌ترین مفاهیم نظام سیاسی است. در

تعریف آن گفته شده است که «مشروعیت متضمن توانایی نظام سیاسی در ایجاد و حفظ این اعتقاد است که نهادهای سیاسی موجود مناسبترین نهادها برای جامعه هستند. مشروعیت، ارتباط نزدیکی با مفهوم تعهد و التزام به فرمانبرداری دارد.»^{۱۱} بدین ترتیب، باید گفت که مشروعیت در برگیرنده ویژگی یک نظام سیاسی است که حکومت بر اساس آن اعمال قدرت خویش را توجیه نموده و مردم نیز به دلیل همان ویژگی، خود را موظف به اطاعت و فرمانبرداری از دستورات و قوانین دولت می‌دانند. بنابراین، مفهوم مشروعیت قدرت سیاسی از طریق توجیه تکلیف اطاعت از حکومت قابل تبیین است. به نظر می‌رسد در بررسی مسأله مشروعیت به عنوان مبنای اطاعت سیاسی مردم از حکومت، دو پرسش اساسی قابل طرح بوده و پاسخ به آنها لازم و ضروری است که عبارتند از این که، اولاً دولت بر چه اساسی دارای حق اعمال قدرت است؟ ثانیاً مردم بر چه مبنایی و چرا از تصمیمات و فرامین دولت فرمانبرداری می‌کنند؟

در جامعه‌شناسی سیاسی، سلطه مشروع براساس منشأ آن به سه نوع عمده تقسیم می‌شود که عبارتند از:

۱) سلطه سنتی:

این نوع سلطه مبتنی بر

سنت‌هایی است که از جانب حاکم و اتباع مورد اطاعت قرار می‌گیرد و مهم‌ترین وجوه آن وراثت، شیخوخیت، ابوت، خون، نژاد و نخبه‌گرایی است. مبنای اجتماعی این سلطه، کنش سنتی است که بر اساس آن رابطه سلطه امری از پیش داده تلقی می‌شود. بر مبنای سلطه سنتی، حاکم نمی‌تواند سنت‌های اساسی حکومت را نادیده بگیرد، چرا که در صورت عدم رعایت آن سنت‌ها، قدرت خویش را در معرض مخاطره و تهدید قرار می‌دهد. در نظام سنتی از آنجا که حکومت ماهیتاً گرایش به شخصی شدن دارد، مناصب سیاسی در دستگاه دیوانی دولت دارای هیچگونه معیار و ضابطه مشخصی نبوده و به طور پیش‌بینی ناپذیری دست به دست می‌شوند و از این رو امنیت شغلی نیز وجود ندارد.

۲) سلطه کاریزماتیک:

دو نیروی عقلانیت و کاریزما ممکن است وضعیتی

را که به موجب سلطه و اقتدار سنتی ایجاد شده است، به هم بزنند. نیروی عقلانیت نخست موجب دگرگونی در نهادهای اجتماعی شده و سپس نگرش‌های فردی را دچار تغییر می‌کند، اما نیروی کاریزما برعکس نیروی عقلانیت، نخست موجب تحول و دگرگونی در زندگی روحی فرد می‌شود و سپس در نهادهای اجتماعی تحول ایجاد می‌کند. به طور کلی سلطه کاریزماتیک مبتنی بر فرمانبرداری غیر عادی و استثنایی از یک فرد است، به دلیل اینکه تصور می‌شود او دارای ویژگی‌ها و خصوصیات خارق‌العاده‌ای است.

۳) سلطه بوروکراتیک:

اساس این نوع سلطه، کنش‌های عقلانی هدفمند می‌باشد. حکم و اطاعت در این سلطه نه بر مبنای سنن قدیمی و نه بر پایه ویژگی‌های شخصی، بلکه مبتنی بر هنجارهای قانونی است.

لازم به توضیح است که هیچ یک از سه نوع اقتدار ذکر شده به طور خالص وجود ندارد بلکه همواره با

ترکیب‌های مختلفی از آنها مواجه‌ایم.^{۱۲}

در خصوص دیدگاه اسلام نسبت به موضوع مشروعیت قدرت سیاسی لازم است بر این نکته تأکید شود که اگر هر کدام از منابع سه‌گانه مشروعیت که

حکومت اسلامی با پشتوانه و مقبولیت مردمی قابل تحقق بوده و رأی مردم از این حیث که به حکومت اسلامی فعلیت و عینیت می‌بخشد واجد اهمیت است.

ذکر آنها گذشت، به عنوان منبع مشروعیت تلقی شود، ماهیت حکومت دینی اقتضا می‌کند که مشروعیت و حقانیت آن با مبانی دینی سازگار باشد. بدین لحاظ، از آنجا که خداوند تنها منبع ذاتی مشروعیت و حقانیت است، لذا هرگونه حاکمیت و اقتداری که بدون اجازه و غیر متکی به ذات مقدس ربوبی باشد، فاقد اعتبار و مشروعیت می‌باشد.

بدیهی است چنین تلقی و نگرشی مبتنی بر مفروضاتی است. از جمله این که، اولاً قلمرو دین محدود و منحصر به احکام عبادی و فردی نبوده بلکه متضمن دستورات، قوانین و آموزه‌هایی است که از قابلیت لازم برای تدبیر امور زندگی اجتماعی و دنیوی انسانها و همچنین فراهم نمودن زمینه‌های نیل به سعادت معنوی آنها برخوردار می‌باشد، ثانیاً دین در قلمروهای اساسی حیات فردی و اجتماعی، راهبردهای لازم و مفید و

همچنین تدابیر و تمهیدات مورد نیاز برای سعادت افراد در زندگی دنیوی را ارائه نموده است، چرا که دین امری فراگیر و جامع بوده و همه ابعاد و جنبه‌های مختلف معشیت انسان‌ها را در برمی‌گیرد و لذا عهده‌دار ساماندهی تمامی ساحت‌های مختلف زندگی بشری به شکل مطلوب و کامل می‌باشد.

بدین ترتیب، با عنایت به این نکته که براساس تعالیم اسلامی خداوند یگانه منبع ذاتی مشروعیت قدرت است، لذا هم مسأله اطاعت و فرمانبرداری مردم از فرامین حکومت و هم اقتدار و آمریت سیاسی حکومت می‌بایست مبتنی بر آموزه‌های دینی باشد. تبیین بیشتر مفهوم مشروعیت از دیدگاه اسلام، مستلزم پاسخ به این سؤال اساسی است که آیا خداوند حق حاکمیت بر مردم را به فرد یا گروه خاصی اعطا نموده یا اینکه حق را به همه امت اسلامی تفویض نموده است؟ به عبارت دیگر، اراده عمومی و رضایت مردم نقش و مداخلیتی در مشروعیت قدرت سیاسی دارد یا خیر؟

بر اساس پاسخ‌هایی که فقیهان شیعه به سؤال فوق داده‌اند، دو مبنای مشروعیت سیاسی قابل استنباط است که عبارتند از: مشروعیت الهی بلاواسطه و مشروعیت الهی مردمی. مطابق دیدگاه نخست، ولایت از جانب خداوند مستقیماً به پیامبر ﷺ و پس از ایشان به امامان معصومین علیهم‌السلام تفویض شده است. در عصر غیبت امام معصوم علیه‌السلام نیز، فقیهان عادل از سوی امام معصوم علیه‌السلام عهده‌دار تدبیر و مدیریت اجتماعی و سیاسی می‌باشند و بر همین اساس خواست و رضایت مردم نقش و دخالتی در مشروعیت حکومت ندارد. بنابراین و با توجه به اینکه حکومت، وظیفه فقها و اطاعت، تکلیف مردم می‌باشد، این نوع مشروعیت را مشروعیت الهی بلاواسطه به شمار می‌آورند. مطابق نظریه دوم، حق حاکمیت مردم بر سرنوشت اجتماعی خویش در چارچوب اصول و آموزه‌های اسلامی، از جانب خداوند به آنها تفویض شده و هیچ کس نمی‌تواند چنین حقی را از آنها سلب کند. رأی و رضایت مردم مادامی که در راستای اهداف دین بوده و با احکام شرع ناسازگاری نداشته باشد دخیل در مشروعیت است.

در تحلیل دیدگاه امام خمینی رحمته‌الله در خصوص منشأ مشروعیت قدرت سیاسی، باید گفت که ایشان در مواضع متعددی به مبنای مشروعیت الهی تصریح

نموده‌اند. امام خمینی رحمته‌الله در سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی با وجود تأکید فراوان بر اهمیت نقش و جایگاه مردم در حکومت، در بیانات کلی خویش بر مشروعیت الهی حکومت تأکید می‌نمودند:

«اگر چنانچه فقیه در کار نباشد، ولایت فقیه در کار نباشد طاغوت است. یا خدا یا طاغوت، یا خداست یا طاغوت. اگر به امر خدا نباشد، رئیس جمهور با نصب فقیه نباشد، غیر مشروع است، وقتی غیر مشروع شد طاغوت است، اطاعت او اطاعت طاغوت است، وارد شدن در حوزه او وارد شدن در حوزه طاغوت است. طاغوت وقتی از بین می‌رود که به امر خدای تبارک و تعالی یک کسی نصب بشود.»^{۱۳}

بر اساس بیان فوق، حکومت و تمامی نهادهای آن به واسطه «ولی فقیه» شرعی می‌شوند. از این رو فردی که توسط رأی و نظر همه مردم نیز انتخاب شده است، در صورت عدم نصب فقیه، حکومتش غیر مشروع می‌باشد و اطاعت مردمی که به فرامین آن گردن می‌نهند نیز اطاعت از طاغوت محسوب می‌شود. ایشان درباره حکم نخست‌وزیری مهندس بازرگان چنین فرمودند:

«این دولتی که تعیین شده است و به ولایت شرعی تعیین شده است و یک حکومت شرعی است. نه فقط قانونی باشد یعنی حکومت شرعی لازم‌الاتباع، همه کس واجب است بر او که از این حکومت اتباع کند. ما... حکومت شرعی دادیم به او، حکومت قانونی هم که هست، بنابراین واجب‌الاتباع است.»^{۱۴}

همچنین در تنفیذ حکم ریاست جمهوری شهید رجائی به مبنای مشروعیت ولی فقیه اشاره کرده، می‌فرمایند: «و چون مشروعیت آن باید با نصب فقیه ولی امر باشد این جانب رأی ملت را تنفیذ و ایشان را به سمت ریاست جمهوری اسلامی ایران منصوب نمودم.»^{۱۵}

بدین ترتیب، براساس آنچه که ذکر شد می‌توان به این نکته پی برد که امام خمینی رحمته‌الله در تبیین منشأ مشروعیت حکومت به مبنای مشروعیت الهی قائل بوده‌اند. اما از سوی دیگر، ایشان در پاره‌ای از بیانات خویش به لزوم پیروی از آراء مردم و عدم جواز تحمیل بر آنها اشاره نموده است:

«ما بنای این نداریم که یک تحمیلی بر ملت‌مان

بکنیم. اسلام به ما اجازه نداده است دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آراء ملت هستیم، ملت ما هر طور رأی داد ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام به ما حق نداده است که به ملت‌مان چیزی تحمیل کنیم»^{۱۶}

جمهوری اسلامی حکومتی متکی بر آراء عمومی است. مراد از جمهوریت، تکیه بر آراء اکثریت مردم است. مملکت توسط نمایندگان واقعی مردم اداره می‌شود. نمایندگان مردم، هیأت دولت و دیگر مقامات مملکتی را تعیین می‌کنند. مردم از طریق نمایندگان خود بر تمامی امور جامعه نظارت دارند. هیچ تصمیمی بدون مشورت مردم گرفته نمی‌شود. از آنجا که حق تعیین سرنوشت به دست خود ملت است، حتی نوع حکومت پیشنهادی یعنی جمهوری اسلامی نیز به فرماندوم گذاشته می‌شود.^{۱۷} افزون بر موارد ذکر شده، در برخی از بیانات خویش بر مشروعیت مردمی نظام سیاسی تصریح نموده‌اند: «میزان رأی ملت است»^{۱۸}

با دقت در فرازهایی از سخنان امام خمینی علیه السلام که در بالا ذکر شد، این نکته به خوبی روشن می‌شود که از دیدگاه ایشان هرگونه حکومت دیکتاتوری و فردی مطرود بوده و رأی و خواست مردم به عنوان مبنای مشروعیت حکومت از اهمیت و جایگاه ارزنده و قابل توجهی برخوردار است. نکته دیگر اینکه با توجه به تصریح و تأکید امام خمینی علیه السلام بر اهمیت نقش مردم در حکومت و نفی هرگونه اجبار و تحمیل از سوی حکومت بر مردم و مجموعه بیانات دیگری که در مورد مشروعیت حکومت ایراد نموده‌اند، به نظر می‌رسد در تبیین مشروعیت حکومت از دیدگاه ایشان نوعی دوگانگی مشاهده می‌شود، بدین معنا که ایشان در برخی از سخنان خویش نصب الهی را مبنای مشروعیت سیاسی دانسته و در برخی موارد به نقش و جایگاه مردم و رأی آنها در تعیین حکومت اهتمام خاصی داشته و میزان را رأی ملت دانسته‌اند.

اما در یک جمع‌بندی از مجموعه دیدگاه‌های ایشان می‌توان گفت که اگر چه در مواردی اشارات زیادی به حق مردم در حکومت داشته‌اند و از برخی سخنان ایشان نیز می‌توان چنین استنباط نمود که رأی مردم به حکومت مشروعیت می‌بخشد، اما با عنایت به تبیین دقیق ایشان از منشأ مشروعیت ولی امر در کتب

فقهی خویش، به نظر می‌رسد آنچه که به عنوان نقش مردم در تعیین حکومت مورد نظرشان بوده است، از جنبه کار آمدی، قابل ارزیابی و تحلیل می‌باشد. بدین معنا که حکومت علاوه بر برخورداری از مشروعیت الهی (نصب)، مستلزم مقبولیت مردمی نیز می‌باشد. به عبارت دیگر، حکومت اسلامی با پشتوانه و مقبولیت مردمی قابل تحقق بوده و رأی مردم از این حیث که به حکومت اسلامی فعلیت و عینیت می‌بخشد واجد اهمیت است. البته لازم به ذکر است که مبنای مشروعیت سیاسی یکی از جنبه‌های نظریه سیاسی امام خمینی علیه السلام است که احتمالاً دستخوش تحول شده است.

چنانکه اشاره شد از دیدگاه ایشان اعمال ولایت فقیه مبتنی بر نصب الهی است و در تأیید این موضوع به پاره‌ای از بیانات ایشان استناد گردید. از جمله اینکه از نظرگاه ایشان هر جامعه‌ای که تحت ولایت فقیهان عادل نباشد، تحت ولایت طاغوت است و بر همین اساس هر حاکمی که بدون نصب شارع حکومت کند، طاغوت است. علاوه بر این، سیره عملی ایشان که همواره به مقام شرعی خویش اشاره می‌نمودند نیز مؤید این نکته است. اما در نامه‌ای که در آخرین روزهای حیات خویش به شورای بازنگری قانون اساسی نوشتند تصریح نمودند که «نفوذ حکم ولی امر مبتنی و متوقف بر انتخاب مردم است»^{۱۹} لازم است بر این نکته تأکید شود که برای نخستین بار و در همین یک مورد است که امام خمینی علیه السلام در نظریه سیاسی خویش در خصوص چگونگی تعیین ولی فقیه، مفهوم «انتخاب» را استعمال نموده‌اند. تا قبل از نگارش نامه مورد اشاره، ایشان همواره بر مبنای «نصب الهی» به عنوان اساس مشروعیت حکومت تأکید می‌کردند، ولی در این نامه نفوذ حکم ولی فقیه را موقوف و مبتنی بر انتخاب مردم نموده‌اند.

۴) شکل حکومت اسلامی

پس از بررسی منشأ مشروعیت حکومت اسلامی از دیدگاه امام خمینی علیه السلام، لازم است ساختار حکومت اسلامی از نظر ایشان تبیین و تحلیل شود. معمولاً گفته می‌شود که شکل حکومت متأثر از منبع مشروعیت آن و لذا در پرتو ماهیت مشروعیت قدرت، قابل ارزیابی و تحلیل می‌باشد و به همین جهت نیز از مشروعیت قدرت سیاسی به عنوان مبنا و از شکل حکومت به

عنوان بنا تعبیر می‌شود. منظور از شکل حکومت، مشخصه‌های اصلی در ساختار یک نظام سیاسی است که آن را از سایر نظام‌ها متمایز می‌کند. در یک تقسیم‌بندی کلی، اشکال حکومت را به سه نوع عمده سلطنتی، آریستوکراسی و جمهوری تقسیم می‌کنند. در میان دیدگاه‌های ارائه شده در خصوص شکل حکومت اسلامی، اختلاف نظرهای فراوانی مشاهده می‌شود که در زیر اجمالاً به عمده‌ترین آنها اشاره می‌شود:

برخی معتقدند که «جمهوری» شکل حکومت اسلامی است و بر همین اساس بر آراء عمومی و رضایت مردم به عنوان مبنای قدرت سیاسی تأکید می‌ورزند. طرفداران این نظریه با استناد به تأکید اسلام بر اهمیت مشورت و نظام شورایی، احترام به آراء عمومی و همچنین برخورداری انسان از آزادی و حق تعیین سرنوشت، معتقدند که شکل حکومت اسلامی، منحصرأ جمهوری است. بعضی دیگر شکل حکومت اسلامی را «مشروطه» دانسته و به استناد دفع آن به فاسد و ظلم کمتری که در نظام مشروطه نسبت به نظام سلطنت استبدادی روا داشته می‌شود، مشروطه را شکل حکومت اسلامی تلقی نموده‌اند. در جریان نهضت مشروطیت برخی از فقها و در رأس آنها میرزای نائینی از این استدلال جهت توجیه نظام مشروطه به عنوان شکل حکومت اسلامی استفاده و بهره‌گیری نمودند. عده‌ای نیز شکل حکومت را نوعی آریستوکراسی تلقی نموده و حکومت اسلامی را حکومت صالحان و متقیان که مبین گروه ممتاز و نخبه در جامعه اسلامی است، دانسته‌اند.^{۲۰} بعضی دیگر نیز بر این باورند که شکل حکومت اسلامی با هیچکدام از اشکال مختلف نظام‌های سیاسی موجود قابل انطباق نبوده و حکومت اسلامی دارای شکل خاص خود می‌باشد. از این دیدگاه خلافت و امامت به عنوان شکل اختصاصی حکومت اسلامی ذکر شده است.

از دیدگاه اهل سنت، شکل حکومت اسلامی در قالب نظام خلافت و از نظر شیعه در چارچوب نظام امامت قابل تبیین است. بر اساس تفسیر اهل سنت از خلافت، تصدی امور دینی و دنیوی مردم به عنوان جانشینی از پیامبر در اداره و رهبری جامعه اسلامی مبین شکل حکومت اسلامی است. خلافت، امری موروثی نیست و خلیفه به طریق خاصی توسط اهل حل و

عقد از میان واجدین شرایط انتخاب می‌شود. در نظام امامت به عنوان مبنای ساختار حکومت، امام به شیوه مکتبی و توسط خداوند تعیین و منصوب می‌گردد و این تعیین و نصب به دو صورت تحقق می‌پذیرد: (۱) تعیین شخصی که همراه با عصمت فرد تعیین شده الهی است مانند پیامبر و امامان معصوم (علیهم‌السلام) (۲) تعیین وصفی که با مشخص نمودن صفات و شرایط خاصی در جامعه، از سوی مکتب معرفی می‌شود.

بدیهی است در هر دو صورت نقش اراده مردمی در تحقق نظام سیاسی ملحوظ شده، اما به عنوان شرط صلاحیت شناخته نمی‌شود. بدین ترتیب نظام امامت در شکل دوم آن - امامت فقهای جامع‌الشرایط - می‌تواند در درون نظام جمهوری تحقق پیدا کند.^{۲۱} و بالاخره رویکرد دیگری متفاوت از دیدگاههای مطرح شده در بالا، معتقد است که اسلام شکل خاصی برای حکومت در نظر نگرفته و در این زمینه صرفاً به ذکر برخی اصول اساسی و ضوابط کلی اکتفا نموده و اهتمام به اجرای آنها را مورد تأکید قرار داده است. مطابق این دیدگاه، اسلام تعیین شکل حکومت را به خود مسلمانان واگذار نموده تا به تناسب مقتضیات و شرایط متفاوت، نوع مناسب آن را انتخاب کند.

به نظر می‌رسد از میان دیدگاههای مورد بحث، نظریه اخیر (تبیین اصول و ضوابط کلی حکومت از طرف اسلام و واگذاری شکل حکومت بر اساس شرایط و مقتضیات به خود انسان)، از حجیت و اعتبار بیشتری برخوردار بوده و بهتر قابل دفاع می‌باشد. در مورد

■ **ادله اثبات ولایت فقیه، به دو بخش ادله عقلی و ادله نقلی قابل تقسیم است. امام خمینی (ره) در تبیین استدلالی و عقلی حکومت و ضرورت آن می‌فرمایند: «لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظم جامعه و رفع ظلم و حراست از مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی‌ترین امور است.»**



دیدگاه نخست (جمهوری به عنوان شکل همیشگی حکومت اسلامی)، باید گفت که اگرچه اسلام در مواردی، اشاراتی کلی به اهمیت اصل شورا و نظام شورایی نموده اما شاید بتوان گفت که این اشارات کلی در واقع مسائلی متفاوت از نظام جمهوری و اندیشه دموکراسی است و به زحمت می‌توان از این گونه مسائل کلی چنین استنباط نمود که جمهوری شکل منحصر به فرد حکومت اسلامی است، چرا که دموکراسی در مفهوم جدید آن مبتنی بر نظریه «حق حاکمیت ملی» است، که در اندیشه سیاسی غرب در دوره جدید بروز و ظهور یافته است. لذا، اشاراتی که در برخی متون و منابع اسلامی به اهمیت اصل شورا و مشورت شده با مبانی نظام جمهوری و اندیشه دموکراسی متفاوت است. در خصوص نظریه دوم (مشروطه به عنوان شکل حکومت اسلامی) نیز، چنانچه مشخص است استدلال‌های این دیدگاه در توجیه فقهی نظام مشروطه به عنوان شکل حکومت اسلامی تا حدود زیادی متأثر از شرایط خاص آن زمان بوده است، همچنان که چند دهه بعد از آن، نظام سلطنتی به طور کلی و از اساس توسط امام خمینی علیه السلام نقی و طرد گردید و اعلام شد که در اسلام چیزی به نام سلطنت و ولایت عهدی وجود ندارد. بدین ترتیب با پذیرش این دیدگاه که اسلام در زمینه شکل حکومت صرفاً به تبیین برخی اصول و ضوابط کلی بسنده کرده و انتخاب شکل حکومت را بر حسب شرایط و مقتضیات زمانی به مردم واگذار نموده، دیدگاه امام خمینی علیه السلام را در این زمینه مورد بحث قرار می‌دهیم.

در این خصوص که آیا در اسلام شکل حکومتی خاصی وجود دارد یا خیر، امام خمینی با بیان‌های متعدد و نسبتاً متفاوتی اظهار نظر نموده‌اند به گونه‌ای که استنباط و فهم دیدگاه ایشان در این زمینه تا حد زیادی دشوار می‌نماید. بدین معنا که در برخی از بیانات ایشان وجود شکل خاصی از حکومت در اسلام اثبات شده و در پاره‌ای موارد منتفی گردیده است که در زیر به گفتارهایی کوتاه از ایشان اشاره می‌شود:

«اسلام ... خود دارای سیستم و نظام خاص اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است که برای تمامی ابعاد و شئون فردی و اجتماعی قوانین خاصی دارد.»^{۲۲} در جای دیگری می‌فرماید: «ما جمهوری اسلامی را اعلام کرده‌ایم و ملت با راهپیمایی‌های مکرر به آن رأی

داده‌اند. حکومتی است متکی به آراء ملت و مبتنی بر قواعد و موازین اسلامی.»^{۲۳} چنانکه ملاحظه می‌شود، امام خمینی علیه السلام در بیان نخست اگرچه به وجود نوعی نظام خاص حکومتی در اسلام اشاره می‌کنند ولی مضمون اساسی سخن ایشان در واقع تبیین قلمرو احکام و قوانینی اسلامی است که دربرگیرنده تمامی ابعاد و شئون زندگی فردی و اجتماعی است. در کلام یا عبارت دوم نیز با آنکه از جمهوری اسلامی به عنوان شکل حکومت اسلامی نام می‌برند اما در تبیین و توضیح ویژگی‌های جمهوری اسلامی صرفاً به متکی بودن آن بر آراء عمومی و مبتنی بودن بر قواعد و موازین اسلامی به عنوان دو خصوصیت کلی نظام حکومتی اسلام اکتفا می‌نمایند. بنابراین، سخنان فوق نمی‌تواند بیانگر وجود شکل خاصی از حکومت از دیدگاه امام خمینی علیه السلام باشد. از سوی دیگر امام خمینی علیه السلام در پاره‌ای از بیانات خویش وجود شکل خاصی از حکومت در اسلام را به صراحت انکار نموده‌اند. ایشان در پاسخ به خبرنگار روزنامه گاردین که از نوع حکومت جمهوری سؤال کرده، می‌فرمایند:

«ما خواهان استقرار یک جمهوری اسلامی هستیم و آن حکومتی است متکی به آراء عمومی. شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد.»^{۲۴}

در بیان فوق، امام خمینی علیه السلام اولاً به آراء عمومی به عنوان یکی از ویژگی‌ها و مبانی اساسی حکومت اشاره می‌کنند. ثانیاً به نقش و تأثیر شرایط و مقتضیات زمانی در ساختار حکومت تصریح می‌ورزند و ثالثاً تعیین و انتخاب شکل نهایی حکومت را بر اساس همان شرایط و مقتضیات به خود مردم واگذار می‌نمایند. در جواب خبرنگار مجله عربی زبان «المستقبل» نیز که از انطباق با نظام خلافت سؤال نمود، فرمودند: «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام الهام خواهد گرفت و متکی به آراء عموم ملت می‌باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آراء عمومی ملت تعیین می‌گردد.»^{۲۵} در گفتار اخیر نیز ایشان ضمن اشاره به الهام و تأثیرپذیری جمهوری اسلامی از حکومت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام، تصریح می‌کنند که نظام جمهوری اسلامی مبتنی بر آراء مردمی بوده و شکل نهایی حکومت اسلامی نیز با مراجعه به آراء

عمومی و بر اساس آن تعیین می‌گردد.

ایشان در تبیین تفاوت‌های میان حکومت اسلامی با نظام‌های مشروطه سلطنتی و جمهوری به نقش و کارکرد متفاوت مجلس و نمایندگان مردم در امر قانون‌گذاری در این نظام‌ها اشاره می‌کنند؛ بدین معنا که در نظام‌های مشروطه و جمهوری، نمایندگان مردم به قانون‌گذاری می‌پردازند اما در حکومت اسلامی به جای مجلس قانون‌گذاری، مجلس برنامه‌ریزی وجود دارد و تنها منبع قانون‌گذاری شارع مقدس است.^{۲۶} در جای دیگر اشاره می‌کنند که دموکراسی مطلوب، ممکن است مشابه دموکراسیهای غربی باشد اما آنچه مورد نظر ماست در غرب وجود ندارد و در واقع دموکراسی اسلام کامل‌تر از دموکراسی غرب است.^{۲۷}

در ارزیابی و تحلیل دیدگاه امام خمینی علیه السلام در خصوص شکل حکومت اسلامی، می‌توان گفت با توجه به اینکه در برخی از بیانات ایشان وجود شکل خاصی از حکومت در اسلام به صراحت مورد انکار واقع شده و از سوی دیگر در برخی از سخنان ایشان که وجود نظام حکومتی خاص مورد تأیید قرار گرفته، صرفاً به ذکر برخی اصول و ضوابط کلی اکتفا شده است؛ لذا، در تبیین نظرگاه ایشان در زمینه وجود یا عدم وجود شکل خاصی از حکومت در اسلام، شاید بتوان گفت که در این خصوص، ایشان صرفاً ویژگی‌های کلی نظام حکومتی اسلامی را مورد تأکید قرار داده و شکل نهایی حکومت را به شرایط و مقتضیات زمانی موقوف و متوقف نموده است. در یک تحلیل کلی باید گفت که آنچه ایشان در زندگی سیاسی خویش بر حسب شرایط و مقتضیات موجود بدان معتقد بودند، همان «جمهوری اسلامی» است که به تعبیر خودشان نظامی است که متکی به آراء عمومی بوده و در قوانین و شرایط تابع شرع مقدس اسلام می‌باشد؛ به عبارت دیگر، شکل حکومت، جمهوری و محتوای آن اسلامی است و این در واقع همان چیزی است که امام خمینی علیه السلام از آن به عنوان دموکراسی اسلامی تعبیر کرده‌اند و معتقدند که در غرب وجود ندارد و افزون بر آن، کامل‌تر از دموکراسی غرب می‌باشد.

مبحث دوم: ولایت مطلقه فقیه

در این مبحث ادله ولایت فقیه، شرایط حاکم اسلامی و شئون و اختیارات ولی فقیه از دیدگاه امام

خمینی علیه السلام مورد بررسی قرار می‌گیرد.

ادله ولایت فقیه

ادله اثبات ولایت فقیه، به دو بخش ادله عقلی و ادله نقلی قابل تقسیم است. امام خمینی علیه السلام در تبیین و اثبات نظریه ولایت فقیه به طور عمده بر ادله نقلی تکیه نموده‌اند. ایشان در تبیین استدلالی و عقلی حکومت و ضرورت آن می‌فرمایند: «لزوم حکومت به منظور بسط عدالت و تعلیم و تربیت و حفظ نظم جامعه و رفع ظلم و حراست از مرزهای کشور و جلوگیری از تجاوز بیگانگان، از بدیهی‌ترین امور است ...»^{۲۸} از دیدگاه امام خمینی علیه السلام ولایت فقیه امری بدیهی است، بدین معنا که هر کس عقاید و احکام اسلامی را حتی اجمالاً دریافته باشد، چون به ولایت فقیه برسد و آن را به تصور آورد، بی‌درنگ آن را تصدیق خواهد کرد و لذا مسأله ولایت فقیه امری ضروری و بدیهی و به عبارتی بی‌نیاز از برهان می‌باشد.^{۲۹} به اعتقاد ایشان همان دلایلی که لزوم امامت را اثبات می‌کند، مبین ضرورت حکومت در عصر غیبت نیز می‌باشد.^{۳۰} اگر چه مسأله ولایت فقیه از سوی برخی از فقها در زمره بدیهیات و مسلمات به شمار رفته، دلایلی را نیز برای اثبات آن ذکر نموده‌اند. در اینجا به برخی از روایاتی که امام خمینی علیه السلام در اثبات ولایت فقیه به آنها استناد نموده‌اند، اشاره می‌شود.

۱) مرسله صدوق

قال امیرالمؤمنین علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله: اللهم ارحم خلفایی (ثلاث مرآة) قیل: یا رسول الله، و من خلفائک؟ قال: اللذین یأتون من بعدی، یروون حدیثی و سنتی فاعلمونہا الناس من بعدی»^{۳۱}

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا، جانشینان مرا رحمت کن، و این سخن را سه بار تکرار فرمود. پرسیده شد که ای پیامبر خدا، جانشینان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که بعد از من می‌آیند، حدیث و سنت مرا نقل می‌کنند و آن را به مردم می‌آموزند.

از دیدگاه امام خمینی علیه السلام روایت فوق مثبت ولایت فقیه است زیرا دو احتمال دیگر در آن وجود دارد که هر دو نادرست است:

اولاً بعضی گفته‌اند که مراد از خلفا، امامان معصوم علیهم السلام هستند، زیرا اطلاق لفظ «خلافت» همراه با قید «راوی» و «تعلیم»، ربطی به فقیه ندارد. این احتمال

◀ نظریه سیاسی امام خمینی علیه السلام «ولایت مطلقه فقیه»، در واقع پشتوانه تئوریک انقلاب اسلامی بود که البته اگرچه امام خمینی علیه السلام با قرائت و تفسیر جدیدی که از آن ارائه نمود نقش بسیار جدی و تحول آفرینی در فقه سیاسی شیعه ایفا نمود، اما در عین حال دارای زمینه‌های ایدئولوژیک، اجتماعی و تاریخی بوده است.

بکت علیه‌الملائكة و الارض التي كان يعبدالله عليها و ابواب السماء التي كان يصعد فيها باعماله و ثلم في الاسلام ثلثة لايسدها شيء لان المؤمنین الفقهاء حصون الاسلام كحصن سورالمدينه لها» ۳۳

از امام کاظم علیه السلام شنیدم که فرمود: هرگاه مؤمن بمیرد فرشتگان و قطعات زمینی که بر آن به پرستش خدا برمی‌خاسته و درهای آسمان که با اعمالش بدان فرا می‌رفته است بر او می‌گیرند و در اسلام شکافی پدیدار می‌شود که هیچ چیز آن را ترمیم نمی‌کند، زیرا فقهای مؤمن دژهای اسلام‌اند و برای اسلام نقش حصار شهر را دارند.

در روایت فوق فقیهان به دژهایی تشبیه شده‌اند که از اسلام در برابر دشمنان محافظت می‌کنند. در تفسیر این روایت گفته شده است که حفاظت، تنها به معنی حفظ علمی احکام اسلام نیست بلکه منظور از آن تشکیل قدرت سیاسی و اجرای احکام و قوانین شرع و همچنین برپایی عدالت و دفع دشمنان و تدبیر امور مسلمانان و دیگر مسائلی است که در مفهوم ولایت فقیه نهفته است. ۳۴

۳) روایت سکونی

«عن السکونی، عن ابی عبدالله علیه السلام، قال رسول الله صلی الله علیه و آله: الفقهاء ائمة الرسل مالم یدخلوا فی الدنیا. قیل یا رسول الله صلی الله علیه و آله و ما دخولهم فی الدنیا؟ قال: اتباع السلاطین، فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم.» ۳۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فقیهان امین پیامبرانند، مادامی که در دنیا داخل نشده باشند، عرض شد یا رسول الله صلی الله علیه و آله دخول ایشان در دنیا چیست؟ فرمود: تبعیت از سلاطین، اگر چنین کردند نسبت به دین خود از ایشان حذر کنید.

در این حدیث اولاً فقها به عنوان امین پیامبران معرفی شده‌اند و ثانیاً امین بودن آنها مشروط به این امر شده است که دنیا زده نشوند و ثالثاً توصیه شده است که در صورتی که فقهای امین پیامبر دنیا زده شوند از آنها در خصوص دین تفسیر نخواهید و از آنها دوری گزینید.

نادرست است زیرا راوی حدیث و سنت بوده، مناسب با اوصاف معصوم نیست. مضافاً اینکه، این صفات نسبت به امام و غیر امام عام است و بر این اساس، روایت مربوط به امامان معصوم علیهم السلام نیست.

احتمال دوم در روایت این است که مراد، محدثین باشند. اما راوی حدیث، فقیه نیست. ممکن است فقیهی راوی حدیث باشد ولی هر راوی حدیثی، فقیه نیست. بر اساس این احتمال نیز ولایت اثبات نمی‌شود، زیرا مراد پیغمبر صلی الله علیه و آله از خلفا، محدثین هستند. اما با توجه به قید «فیعلمونها» و این نکته که آموزش سنت از عهده محدث خارج است و تنها فقیه است که حدیث و سنت را تعلیم می‌دهد، بنابراین قید تعلیم دلالت بر فقیه دارد. پس به قرینه «فیعلمونها» این احتمال نیز نادرست است و روایت شامل محدثین نمی‌شود.

احتمال سوم این است که مراد فقها هستند، اگرچه در این خصوص نیز دو نظریه وجود دارد: بعضی گفته‌اند مراد از خلافت فقها، خلافت در زعامت است و برخی آن را خلافت در علم و نقل علوم اسلامی تلقی نموده‌اند که نوعی ولایت افتاء محسوب می‌شود. ولی بحث این است که حدود خلافت فقها تا چه اندازه است؟ خلیفه به معنای جانشین است؛ یعنی، انتقال مقامات اصل به فرع و نبی به فقیه. اگر چنین انتقالی باشد، مفهوم خلافت مطلق است و لازمه خلافت مطلقه نیز ولایت مطلقه است، یعنی تمام شئون قابل انتقال، به فقیه منتقل می‌شود. از آنجا که شاخص نبی، بیان حکم (تعلیم و تربیت) و اجرای حکم (حکومت) است و هر دو به فقیه قابل انتقال است، بنابراین خلافت مطلقه ما را به ولایت مطلقه می‌رساند.

بدین ترتیب تفسیر امام خمینی علیه السلام از روایت مذکور این نکته است که اولاً مراد فقها هستند، ثانیاً خلافت مطلق است و ثالثاً از اطلاق خلافت، اطلاق ولایت مستفاد می‌شود. بنابراین فقیه از حیث حکومت واجد همه شئون نبی می‌باشد. ۳۲

۲) روایت علی بن حمزه بطائنی

«قال: سمعت موسی بن جعفر علیه السلام یقول: اذا مات المؤمن

امام خمینی علیه السلام در بحث و استدلال پیرامون عبارت «الفقهاء امناء الرسل»، چنین نتیجه گیری می کنند که معنای امین این است که فقها تمام اموری را که اسلام مقرر داشته است به طور امانت اجرا کنند و وظیفه آنها صرفاً بیان احکام و مسائل نیست. از آنجا که مهم ترین رسالت انبیاء برقراری یک نظام عادلانه اجتماعی از طریق اجرای احکام اسلامی است، لذا کلیه اموری که پیامبران عهده دار آن بوده اند، فقهای عادل نیز مأمور و موظف به اجرای آنها می باشند.^{۳۶}

۴) تویق منسوب به امام زمان (عج)

«... و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فیها الی رواة حدیثنا فانهم حجتی علیکم و انا حجة الله...»^{۳۷}

امام خمینی علیه السلام در توضیح «حوادث واقعه» اشاره می کنند که منظور از «حوادث واقعه» مسائل و احکام شرعی نیست - چون از واضحات است که در احکام شرعی باید به فقیه مراجعه نمود - بلکه مقصود از آن پیشامدهای اجتماعی ای است که برای مسلمانان روی می دهد و در چنین مواردی مردم باید به فقها مراجعه کنند. ایشان همچنین در بحث پیرامون روایت فوق الذکر اضافه می کنند که امروز فقهای اسلام «حجت» بر مردم هستند و همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله حجت خدا بود و همه امور به او سپرده شده بود. فقها نیز از طرف امام معصوم علیه السلام حجت بر مردم هستند و تمامی امور مسلمین به آنان واگذار شده است.

قابل ذکر است که ایشان اگر چه در دلالت روایت فوق اشکالی نمی بینند، اما از نظر ایشان سندش محل تأمل است.

۵) مقبوله عمر بن حنظله

امام صادق علیه السلام پس از آنکه رجوع به حکام طاغوت را در موارد منازعه در قرض و میراث حرام دانسته اند، در پاسخ به این سوال که تکلیف شیعیان چیست؟ فرموده اند:

«ینظر من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً فانی قد جعلته علیکم حاکماً فاذا حکم بحکمنا فلم یقبل منه فانما استخف بحکم الله و علینا ردّ و الرادّ علینا الرادّ علی الله و هو علی حد الشریک بالله»^{۳۸}

بنگردند که کدام یک از شما راوی حدیث ماست و در حلال و حرام ما صاحب نظر است و احکام ما را به

خوبی می شناسد، پس حکم خود را به او واگذار کنند و به نتیجه داوری او خشنود باشند زیرا من چنین شخصی را بر شما حاکم قرار داده ام. هرگاه چنان حاکمی میان شما حکم کرد و سخن او پذیرفته نشد، به یقین، حکم خدا کوچک شمرده شده و فرمان ما رد شده است. کسی که ما را رد کند گویی که خدا را رد کرده است و چنین کسی در حد شرک به خداست.

امام خمینی علیه السلام در توضیح روایت بالا، برداشت وسیعی از مضمون آن داشته و مفاد آن را به شئون حکومتی و مدیریت سیاسی جامعه تسری می دهد. بدین معنا که از دیدگاه ایشان، امام علیه السلام علاوه بر واگذاری منصب قضاوت به فقها، امور مربوط به حکومت و رهبری سیاسی جامعه را نیز به آنان تفویض نموده است.

۶) صحیح قداح عن ابی عبدالله علیه السلام

«قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ان العلماء ورثة الانبیاء، ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً و لادرهماً، و لکن ورثوا العلم، فمن اخذ منه اخذ بحظ وافر»^{۳۹}

به درستی که علماء وارثان انبیاء هستند و انبیای الهی، جز علم، دینار و درهمی به ارث نگذاشتند. پس هر کس از این میراث بهره ای برگیرد از حظی وافر برخوردار شده است.

از نظر امام خمینی علیه السلام بر اساس این حدیث که فقها را به عنوان وارثان انبیاء معرفی می کند، باید بپذیریم که آنچه در اختیار انبیاء بوده است به فقها نیز منتقل می شود به جز آنچه که انتقالش ممکن نیست، اما بدون شک حق ولایت و حاکمیت قابل انتقال است.^{۴۰} ایشان در ادامه بحث خویش به ذکر روایاتی می پردازند که از لحاظ سند چندان مورد اعتماد نیستند و از این رو از آوردن آنها در اینجا صرف نظر می شود. آنچه که در تحلیل و ارزیابی ادله روایی مورد استناد امام خمینی علیه السلام قابل ذکر است، این است که این روایات در مباحث فقیهان قبل از ایشان نیز ذکر و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است. از جمله، در کتاب عواید الایام مرحوم نراقی و کتاب مکاسب شیخ مرتضی انصاری و همچنین توسط آیت الله خوبی در مباحث ولایت فقیه به آنها اشاره شده است. اما آنچه که نحوه بررسی و استناد امام خمینی علیه السلام به این روایات را از دیدگاه فقیهان قبلی متمایز می سازد، وسعت برداشت ایشان از مفاد ادله مذکور است. بدین معنا که امام خمینی علیه السلام از این ادله نقلی برداشت

وسیع تری نموده است و به طور نمونه از مفهوم «امانت» در حدیث فوق، حکومت و رهبری سیاسی جامعه را استنباط نموده‌اند.

ویژگی‌ها و شرایط حاکم اسلامی

در حکومت اسلامی بالاترین مقام و بیشترین اختیارات از آن ولی فقیه است و به همین جهت نیز ویژگی‌ها و شرایط چنین حاکمی از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. اگرچه در بیانات و اظهار نظرهای امام خمینی علیه السلام شرایط متعددی برای حاکم اسلامی ذکر شده اما در دیدگاه ایشان دو شرط اساسی به عنوان محور شرایط رهبری مورد توجه و اهتمام خاصی است که عبارتند از:

۱) فقاہت ۲) عدالت.

به عقیده ایشان چون حکومت اسلامی مبتنی بر قانون الهی بوده و هدف آن اجرای احکام الهی و بسط عدالت است، بنابراین زمامدار چنین حکومتی لزوماً می‌بایست از دو صفت «علم به قانون» و «عدالت» که اساس یک حکومت الهی است، برخوردار باشد. پر واضح است که منظور از قانون، قانون الهی است و به نظر می‌رسد علم به قانون در واقع همان فقاہت است.

لازم به توضیح است که امام خمینی علیه السلام علاوه بر دو ویژگی فوق، به «کفایت و صلاحیت» نیز به عنوان ویژگی سوم حاکم اشاره می‌کنند که این امر البته در همان شرط نخست، یعنی، علم به معنای وسیع آن مندرج است و تردیدی نیست که حاکم اسلامی، باید از چنین ویژگی برخوردار باشد.^{۴۱} در اینجا اجمالاً دو ویژگی فقاہت و عدالت را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۱) فقاہت

چنان که اشاره شد علم به قانون به عنوان خصوصیت اول حاکم اسلامی، در واقع همان فقاہت است. از دیدگاه امام خمینی علیه السلام وجود شرط فقاہت به عنوان ویژگی اول حاکم اسلامی قابل تردید نیست و به مقتضای عقل نیز حاکم اسلامی می‌بایست از ویژگی علم به قانون برخوردار باشد چرا که: «... اگر زمامدار مطالب قانونی را نداند لایق حکومت نیست، چون اگر تقلید کند قدرت حکومت شکسته می‌شود و اگر نکند، نمی‌تواند حاکم و مجری قانون اسلامی باشد.»^{۴۲} بنابراین، حاکم اسلامی لزوماً می‌بایست دارای شرط فقاہت باشد. اما سؤالی که در اینجا قابل طرح است این است که آیا از

دیدگاه امام خمینی علیه السلام ویژگی فقاہت برای حاکم اسلامی کافی است یا آنکه زمامدار جامعه اسلامی می‌بایست از اعلمیت فقهی برخوردار باشد؟

از دیدگاه امام خمینی علیه السلام ولی امر می‌بایست جامع شرایط فتوی و قضا باشد. درباره شرایط تقلید می‌فرمایند: «تقلید کردن از مجتهد اعلم در صورت امکان واجب است (علی‌الاحوط).»^{۴۳} در مورد قاضی نیز شرط اعلم بودن را ذکر نموده‌اند. بر این اساس به نظر می‌رسد ایشان اعلمیت فقهی را از ویژگی‌ها و شرایط ولی امر می‌دانسته‌اند. البته ایشان در آخرین نامه‌ای که در واپسین روزهای زندگانی خویش به شورای بازنگری قانون اساسی مرفوم داشتند، شرط مرجعیت را که عرفاً ملازم با اعلمیت فقهی است، صریحاً منتفی نمودند. با توجه به دیدگاه قبلی ایشان مبنی بر اعلمیت فقهی ولی امر و مفاد نامه مزبور که در آن صریحاً به عدم لزوم مرجعیت به عنوان یکی از شرایط رهبری اشاره نموده‌اند، شاید بتوان گفت ویژگی‌ها و شرایط حاکم اسلامی یکی از ابعاد نظریه سیاسی امام خمینی علیه السلام است که احتمالاً تا حدودی دستخوش تحول شده است. آنچه که از نامه اخیر ایشان برداشت می‌شود این است که ایشان از آغاز پیروزی انقلاب و از زمان نوشته شدن قانون اساسی شرط مرجعیت را که ملازم با اعلمیت فقهی است، لازم نمی‌دانسته‌اند: «من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست، مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان در سراسر کشور کفایت می‌کند... در اصل قانون اساسی من این را گفتم ولی دوستان در شرط مرجعیت پافشاری کردند. من هم قبول کردم. من در آن هنگام می‌دانستم که این در آینده نه چندان دور قابل پیاده شدن نیست.»^{۴۴} چنان که ملاحظه می‌شود امام خمینی علیه السلام در بیان فوق، به جهت عدم امکان پیاده شدن شرط مرجعیت، از آن صرف نظر کرده‌اند و لذا به نظر می‌رسد شرط مرجعیت لااقل به عنوان شرط ترجیحی مورد نظر ایشان بوده است.

۲) عدالت

همان گونه که اشاره شد امام خمینی علیه السلام علاوه بر شرط فقاہت، بر عدالت نیز به عنوان دومین ویژگی حاکم اسلامی تأکید دارند. ایشان در پاسخ به برخی شبهات مطرح شده پیرامون ولایت فقیه از جمله انحصاری شدن قدرت و دیکتاتوری، به مسأله عدالت به عنوان یکی از

ویژگی‌های ولی فقیه که مانع از خودکامگی و سوء استفاده از قدرت می‌شود، اشاره می‌نمودند. در این باره می‌فرمایند: «آن اوصافی که در ولی فقیه است ... با آن اوصاف نمی‌شود پایش را یک قدر غلط بگذارد. اگر یک کلمه دروغ بگوید، یک کلمه، یک قدم برخلاف بگذارد آن ولایت را دیگر ندارد ... فقیهی که این اوصاف را دارد عادل است ... عدالتی که یک کلمه دروغ او را از عدالت می‌اندازد، یک نگاه به نامحرم او را از عدالت می‌اندازد.»^{۴۵}

در کلام فوق، امام خمینی علیه السلام بر عدالت فقیه به عنوان مکانیسمی برای کنترل درونی و همچنین جلوگیری از فساد قدرت و خودکامگی تأکید می‌کنند. از دیدگاه امام خمینی علیه السلام هرگاه فرد شایسته‌ای که دارای دو ویژگی فقاقت و عدالت است، به پاخواست و تشکیل حکومت داد، همان ولایتی را که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اداره و رهبری جامعه به عهده داشت، او نیز دارا می‌باشد و مردم نیز ملزم به اطاعت از وی می‌باشند.^{۴۶} امام خمینی علیه السلام در این بحث به حدود و گستره ولایت اشاره می‌کنند که در زیر تحت عنوان «شئون و اختیارات ولی فقیه» مورد بررسی قرار می‌گیرد.

شئون و اختیارات ولی فقیه

در اصل ثبوت ولایت برای فقیه، اختلاف نظری میان فقها وجود ندارد بلکه بحثی که فقها در این زمینه مطرح کرده‌اند مربوط به حدود ولایت فقیه و موارد آن است. به عبارت دیگر، پس از پذیرفتن اصل ولایت برای فقیه، موضوع مورد اختلاف، حیطة و گستره اختیارات و محدوده اعمال ولایت است. بدین لحاظ با توجه به اهمیت این بحث، اجمالاً در این جابه‌ارزیابی و تحلیل آن پرداخته می‌شود.

سؤال اساسی که در بحث حدود اختیارات و شئون ولی فقیه قابل طرح است، این است که آیا فقیه در اعمال ولایت خویش محدود به حدودی است یا آنکه اختیارات وی فراتر از احکام شرعی و قانون اساسی بوده و به عبارتی حیطة اختیارات وی مقید و مشروط نیست؟ در این خصوص امام خمینی علیه السلام معتقدند که در همه اموری که امام معصوم علیه السلام ولایت دارد فقیه نیز دارای ولایت است و بر همین اساس کلیه اختیاراتی که امام علیه السلام داشته است، فقیه نیز دارا می‌باشد مگر آنکه دلیل شرعی اقامه شود که فلان اختیار و حق ولایت نه به جهت

حکومت ظاهری امام، بلکه به سبب مقام معنوی او به وی اختصاص داده شده است.^{۴۷} از دیدگاه ایشان در امور مربوط به سیاست و حکومت، آنچه که برای پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مقرر شده، برای فقیه نیز ثابت است. بنابراین اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام شخص زانی را صد تازیانه می‌زده‌اند، فقیه نیز همان حکم را اجرا می‌کند و در اخذ وجوه شرعی نیز فقیه مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام عمل می‌کند و بالاخره اینان هر جا و هر زمان که مصالح مسلمانان اقتضا کند در حدود اختیارات خویش احکامی صادر می‌کنند که همگان ملزم به اطاعت از ایشان می‌باشند.^{۴۸} بدین ترتیب ولی امر با در نظر گرفتن مصالح مسلمین، قادر به اخذ برخی تصمیمات در راستای حفظ و تأمین مصلحت آنها خواهد بود. برای روشن شدن این گونه تصمیمات در زیر به چند مورد از مصادیق آنها اشاره می‌شود.

امام خمینی علیه السلام در مورد مالکیت خصوصی و حدود آن معتقدند که در صورتی که خلاف مصالح اسلام و مسلمین باشد، ولی فقیه می‌تواند آن را به یک حد معینی محدود کرده و یا آن را مصادره نمایند.^{۴۹} در تاریخ ۱۶/۱۱/۶۴ آیت‌الله موسوی اردبیلی از ایشان سؤال می‌کنند که آیا مجازات‌هایی که برای متخلفین از قوانین تعیین شده است از باب تعزیر شرعی است و احکام شرعی تعزیرات از نظر کم و کیف بر اینها بار است یا قسم دیگری است و از تعزیرات جدا هستند و اگر موجب خلاف شرع نباشد باید به آنها عمل کرد؟ امام خمینی علیه السلام در پاسخ می‌فرمایند: «احکام سلطانیه که خارج است از تعزیرات شرعی، در حکم اولی است، متخلفین را به امر حاکم و یا وکیل او می‌توانند مجازات کنند.»^{۵۰} بدین ترتیب ولی امر فراتر از احکام اولیه و ثانویه مجاز و قادر خواهد بود تا به مقتضای مصالح جامعه اسلامی مجازات‌هایی را به عنوان حکم حکومتی مقرر و در مورد متخلفین از قوانین اعمال نماید.

پس از اظهار نظر امام خمینی علیه السلام در پاسخ به نامه وزیر کار در مورد برقراری شروط الزامی در واحدهای تولیدی و خدماتی، شورای نگهبان از ایشان استفساری نمود و ایشان در پاسخ به شورای نگهبان، اختیارات دولت را به صورت مطلق بیان کردند. پس از آن در تاریخ ۱۱/۱۰/۶۶ حضرت آیت‌الله خامنه‌ای (رئیس جمهور وقت) در خطبه‌های نماز جمعه ضمن توضیح

نامه شورای نگهبان و نظر امام خمینی علیه السلام، اظهار داشتند که برقراری شروط الزامی به معنای برهم زدن قوانین و احکام پذیرفته شده اسلامی نیست، بلکه منظور، شروطی است که در چارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است و نه فراتر از آن.^{۵۱} امام خمینی علیه السلام در تاریخ ۱۶/۱۰/۶۶ در پاسخ به سخنان حضرت آیت الله خامنه‌ای در خصوص دیدگاه خویش نسبت به محدوده ولایت تصریح نمودند: «اگر اختیارات حکومت در چارچوب احکام فرعی الهیه است باید عرض کنم حکومت الهیه و ولایت مطلقه مفوضه به نبی اسلام صلی الله علیه و آله یک پدیده بی معنی و بی محتوا خواهد بود ... مثلاً خیابان‌کشی‌ها که مستلزم تصرف در منزلی یا حریم آن است، در چارچوب احکام فرعی نیست، نظام وظیفه و اعزام الزامی به جبهه‌ها و ... که از اختیارات دولت است بنابر تفسیر شما خارج است.»^{۵۲} بنابر گفته بالا، از دیدگاه امام خمینی علیه السلام احکام حکومتی ذاتی حکومت بوده و از حکومت قابل تفکیک نمی‌باشد. پس از ذکر مقدمات بالا چنین نتیجه‌گیری می‌کنند: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله صلی الله علیه و آله است، یکی از احکام اولیه اسلام است و مقدم بر تمام احکام فرعی حتی نماز و روزه و حج است ... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد یک جانبه لغو کند و می‌تواند هر امری را چه عبادی و یا غیر عبادی که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند.»^{۵۳} آنچه از عبارات فوق برمی‌آید این است که از دیدگاه امام خمینی علیه السلام در صورت بروز تراحم میان مصالح فرد و جامعه و همچنین تعارض میان احکام فرعی و اصول اسلام، مبنا ولایت مطلقه فقیه است. بدین ترتیب امام خمینی علیه السلام در زمینه حدود اختیارات رهبر اسلامی، قائل به گستره وسیعی می‌باشند و به دیگر سخن، از نظر ایشان اختیارات حاکم اسلامی فراتر از قانون اساسی و احکام فرعی شرعی و به تعبیر خودشان فقیه دارای ولایت مطلقه است.

نتیجه‌گیری:

چنان که گفته شد امام خمینی علیه السلام نخستین فقیه شیعی است که پیشنهاد و ضرورت تشکیل حکومت اسلامی را در عصر غیبت مطرح نمود. در همین راستا و برای تحقق این امر، اندیشه و نظام سلطنتی را از اساس

نفی و طرد نمودند تا با تخریب این نظام کهن و استبدادی، نظام نوین را جایگزین آن سازند. همچنین اشاره شد که نظریه سیاسی امام خمینی علیه السلام یعنی «ولایت مطلقه فقیه»، در واقع پشتوانه تئوریک انقلاب اسلامی بود که البته اگرچه امام خمینی علیه السلام با قرائت و تفسیر جدیدی که از آن ارائه نمود نقش بسیار جدی و تحول آفرینی در فقه سیاسی شیعه ایفا نمود، اما در عین حال دارای زمینه‌های ایدئولوژیک، اجتماعی و تاریخی بوده که اجمالاً به آنها اشاره شد. مبنای نظریه سیاسی ایشان، نصب می‌باشد بدین معنا که فقها از جانب ائمه معصومین علیهم السلام به ولایت بر مردم منصوب شده‌اند. بر این اساس چنانچه فقیهی به پاخاست و حکومت اسلامی را اقامه نمود مردم ملزم به اطاعت از او می‌باشند. در تحلیل نظریه امام خمینی علیه السلام در باب حکومت، این نکته حائز اهمیت است که ایشان در شرایطی به ارائه طرح حکومت اسلامی همت گماشتند که به تعبیر خود ایشان صحبت کردن از حکومت اسلامی بزرگترین معصیت تلقی می‌شد.^{۵۴}

در خصوص مبنای مشروعیت حکومت اسلامی گفته شد که با توجه به اینکه نظریه سیاسی امام خمینی علیه السلام مبتنی بر «مبنای نصب» می‌باشد، لذا مشروعیت حکومت از دیدگاه ایشان، الهی است. البته همچنان که اشاره شد ایشان در نامه‌ای که در آخرین روزهای حیات خویش به شورای بازنگری قانون اساسی مرقوم داشتند، نفوذ حکومت ولی امر را موقوف به انتخاب مردم نمودند که در تفسیر دیدگاه اخیر ایشان (به کاربرد مفهوم انتخاب)، گفته شده است که احتمالاً این جنبه از نظریه سیاسی ایشان دستخوش نوعی تحول و تطور شده است. در بحث شرایط رهبری نیز با توجه به نظر قبلی ایشان مبنی بر لزوم اعلی‌ت فقهی برای ولی امر و مفاد آخرین نامه ایشان به شورای بازنگری قانون اساسی که در آن به صراحت به عدم لزوم شرط مرجعیت برای رهبری اشاره کرده بودند، به نظر می‌رسد دیدگاه ایشان در این زمینه یعنی شرایط ویژگی‌های رهبری نیز تا حدودی متحول شده است. البته لازم است به این نکته تأکید شود که معمولاً اندیشه امری پویا و متحول است و کمتر کسی را می‌توان یافت که در تمامی دوران‌های مختلف زندگی‌اش دارای ثبات اندیشه‌ای کامل باشد و لذا در عالم سیاست نیز تغییر و تحول دیدگاه‌های سیاسی امری

کاملاً طبیعی است. افزون بر این، دیدگاه‌های سیاسی اخیر امام خمینی علیه السلام در شرایط سیاسی کاملاً متفاوت و در برخورد و رویارویی عینی و عملی با مسائل و مشکلات جامعه اسلامی ارائه و ابراز شده است.

در رابطه با حدود اختیارات و شئون ولی فقیه نیز همچنان که اشاره شد، امام خمینی علیه السلام از ادله روایی ولایت فقیه برداشتی متفاوت و وسیع‌تر از سایر فقیهان قبل از خویش نموده‌اند. به اعتقاد ایشان، حوزه و گستره اختیارات ولی فقیه فراتر از چارچوب احکام فرعی الهی است و این نکته‌ای است که فقیهان قبل از ایشان آن را مطرح نکرده‌اند و بر همین مبناست که از نظریه سیاسی ایشان به «ولایت مطلقه فقیه» تعبیر شده است.

در خصوص اجتهاد و فقاقت نیز ایشان تبیین جدیدی از این مفاهیم ارائه نمودند. از دیدگاه ایشان: «اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را بدست گیرد.»^{۵۵} در جای دیگر می‌فرماید: «یکی از مسائل مهم در دنیای پر آشوب کنونی نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست.»^{۵۶}

لازم به توضیح است که مسئله زمان و مکان و نقش و تأثیر آن در اجتهاد از موضوعاتی است که در سال‌های آخر زندگی ایشان مطرح گردید. اما در این خصوص که چه عواملی موجب طرح چنین آراء و نظراتی از سوی ایشان گردید باید به دو حادثه مهم که در طی سال‌های آخر زندگی ایشان رخ داد، اشاره نمود. بدون شک این دو حادثه نقش قابل ملاحظه‌ای در توجه و تأکید ایشان نسبت به این موضوع داشته است. اولین حادثه وقوع انقلاب و تأسیس حکومت اسلامی بود که ایشان به عنوان ولی فقیه در رأس آن قرار داشتند و دومین حادثه که در واقع زاینده و رخداد اول بود، رویارویی عملی و عینی با مشکلات جامعه اسلامی و موانع اجرایی احکام شریعت بود.

بی شک تأکید بر اهمیت نقش زمان و مکان نتایجی را در پی خواهد داشت که در اینجا اجمالاً به پاره‌ای از

آنها اشاره می‌شود: نخست اینکه اجتهاد بر اساس این نظریه معکوس می‌شود؛ یعنی، چنین نیست و نباید باشد که فقیه در آغاز با مراجعه به قرآن و سنت و با کمک صرف و نحو و فرهنگ لغت مفاهیمی را استخراج کند و سپس آن مفاهیم و موضوعات را بر مصادیق خارجی تطبیق نماید، بلکه می‌بایست موضوعاتی را که در صدد تبیین و ارائه حکم شرعی برای آنهاست، بشناسد و پس از روز آمد نمودن اطلاعات خویش درباره آن موضوعات، با استفاده از علوم مربوط به آنها که نوعاً غیر حوزوی‌اند، در پرتو آن شناخت‌ها به قرآن و سنت مراجعه کند. دوم اینکه بر مبنای نظریه نقش زمان در اجتهاد، مبنای اجتهاد توسعه یافته و از انحصار علوم مرسوم در حوزه خارج می‌شود و بر اساس این نظریه، این علوم صرفاً در دانش‌های متداول در حوزه خلاصه نمی‌شود؛ یعنی، در واقع آگاهی‌های غیر حوزوی مستقیم و غیر مستقیم در اجتهاد نقش بازی می‌کنند. نتیجه دیگری که از نظریه نقش زمان و مکان ناشی می‌شود، تجدیدنظر در تعریف اجتهاد است. در تعریف مشهور اجتهاد، از آن به عنوان «حکم‌شناسی» تعبیر می‌شود و از این رو به «موضوع‌شناسی» و نقش اساسی آن چندان توجهی نمی‌شود، در حالی که قلمرو موضوع اجتهاد محدود به حکم‌شناسی نیست و فقیهان در فهم شریعت از پاره‌ای پیش‌فرض‌ها و مقدمات دیگر نیز بهره می‌جویند که به تناسب در علوم غیر معمول در حوزه باید مورد بررسی و تحقیق قرار گیرند. و بالاخره اینکه بر مبنای اهمیت نقش زمان و مکان، معنای اعلمیت نیز تغییر می‌کند. بدین معنا که دیگر اعلم کسی نیست که صرفاً مهارت و تخصص او در علوم حوزوی و کاربرد آنها بیش از دیگران باشد بلکه کسی از اعلمیت برخوردار است که علاوه بر اینها دانش و تخصص وی در شناخت زمان و مکان نیز فزونی یابد.

در یک جمع‌بندی باید گفت که پیشنهاد تشکیل حکومت اسلامی در عصر غیبت، نخستین بار توسط امام خمینی علیه السلام مطرح گردید و ایشان به عنوان اولین فقیه شیعی در طول تاریخ شیعه موفق به تشکیل حکومت اسلامی گردید و از موضع یک فقیه برجسته به مدت ده سال به اداره و رهبری آن پرداخت. گرچه نظریه سیاسی ایشان مسبوق به برخی زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و ایدئولوژیک است اما در مجموع باید گفت که این نظریه

با نظریه‌های سایر فقهای شیعی از آغاز تاکنون متفاوت بوده است و به همین جهت باید گفت که نظریه سیاسی ایشان یعنی «ولایت مطلقه فقیه» در تاریخ اندیشه سیاسی شیعه تحولی تازه و بی‌سابقه محسوب می‌شود.



فهرست منابع و مآخذ

- ۱- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۶۵.
- ۲- همان.
- ۳- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج ۱۳، ص ۲۱۸-۲۱۷.
- ۴- امام خمینی، ولایت فقیه، چاپ سوم، تهران، مؤسسه نشر و تنظیم آثار امام خمینی، ۱۳۷۴، ص ۶.
- ۵- همان منبع، ص ۱۵.
- ۶- امام خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۳، ص ۲۳.
- ۷- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج ۲۱، ص ۹۸ و ۶۱.
- ۸- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۱۹-۱۸.
- ۹- همان، ص ۱۴.
- ۱۰- برای تفصیل بیشتر دلایل لزوم تشکیل حکومت اسلامی رجوع شود به: همان منبع، ص ۳۲-۱۷.
- ۱۱- اندرو وینسنت، نظریه‌های دولت، ترجمه حسین بشیریه، چاپ اول، تهران، نشرنی، ۱۳۷۱، ص ۷۰.
- ۱۲- حسین بشیریه، جامعه‌شناسی سیاسی، چاپ دوم، تهران، نشرنی، ۱۳۷۴، ص ۶۳-۶۰.
- ۱۳- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج ۹، ص ۲۵۳.
- ۱۴- همان منبع، ج ۵، ص ۲۵۳.
- ۱۵- همان، ج ۱۵، ص ۷۶.
- ۱۶- همان، ص ۱۰، ص ۱۸۱.
- ۱۷- همان منبع، ج ۲، ص ۱۶۲، ۲۴۴، ۳۱۹، ۳۵۱، ۴۸۲، ۵۱۷.
- ۱۸- همان، ج ۴، ص ۴۲۲.
- ۱۹- همان، ج ۲۱، ص ۱۲۹.
- ۲۰- نگاه کنید به: نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، ولایت فقیه حکومت صالحان، چاپ اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۶۳.
- ۲۱- عباسعلی عمید زنجانی، نظام سیاسی و رهبری در اسلام، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۶، ص ۲۳۷-۲۳۶.
- ۲۲- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج ۵، ص ۱۷۶.
- ۲۳- همان، ص ۱۶۹.
- ۲۴- همان، ج ۲، ص ۲۶۰.
- ۲۵- همان، ج ۳، ص ۲۷.
- ۲۶- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳۳-۳۴.
- ۲۷- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج ۳، ص ۱۳۰.
- ۲۸- امام خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۴.
- ۲۹- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۳.
- ۳۰- امام خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۲۳.
- ۳۱- وسایل‌الشیعه، ج ۱۸، ص ۶۵.
- ۳۲- نگاه کنید به: امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۸-۵۴.
- ۳۳- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸.
- ۳۴- عباسعلی عمید زنجانی، تبیین، ص ۳۶۰.
- ۳۵- اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶.
- ۳۶- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۶۳-۵۸.
- ۳۷- وسایل‌الشیعه، ج ۱۸، ص ۱۰۱.
- ۳۸- همان منبع، ص ۳۴.
- ۳۹- اصول کافی، ج ۱، ص ۳۴.
- ۴۰- امام خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۵۷.
- ۴۱- همان، ص ۲۹ و ۳۰.
- ۴۲- امام خمینی، تحریرالوسیله، ج ۱، ص ۴.
- ۴۳- همان، ج ۲، ص ۳۶۶.
- ۴۴- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج ۲۱، ص ۱۲۹.
- ۴۵- همان، ج ۱۱، ص ۱۳۳.
- ۴۶- امام خمینی، ولایت فقیه، ص ۴۰.
- ۴۷- امام خمینی، شئون و اختیارات ولی فقیه، ص ۷۷.
- ۴۸- همان، ص ۳۵.
- ۴۹- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج ۱۰، ص ۱۳۸.
- ۵۰- همان، ج ۱۹، ص ۲۶۳.
- ۵۱- روزنامه جمهوری اسلامی، شنبه مورخ ۱۳۷۷/۱۰/۱۲.
- ۵۲- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج ۲۰، ص ۱۷۰.
- ۵۳- همان، ص ۱۷۱-۱۷۰.
- ۵۴- همان، ج ۲۱، ص ۱۷۰.
- ۵۵- امام خمینی، صحیفه‌نور، ج ۲۱، ص ۴۷.
- ۵۶- همان، ص ۶۱.